

استقلال دادرسی اداری؛ رسیدگی هم‌زمان در مرجع قضایی و اداری

عباس زراعت*
محدثه زراعت**

چکیده

دادرسی اداری یکی از رشته‌های حقوق شکلی است که در کنار سایر دادرسی‌ها عهده‌دار اجرای مقررات ماهوی مربوط به تخلفات اداری مأموران دولتی و نهادهای عمومی است. رابطه میان دادرسی‌ها همواره، میدان بحث اندیشمندان حقوقی بوده و دچار اختلاف شده‌اند. آیا دادرسی اداری نسبت به دادرسی‌های قضایی استقلال دارد یا تابع آنها می‌باشد؟ یکی از آثار مترتب بر این اختلاف آن است که چنانچه موضوع واحدی که دارای ماهیت کیفری و تخلف اداری است، هم‌زمان در مرجع اداری و مرجع قضایی مطرح گردد آیا مرجع اداری باید رسیدگی را متوقف نموده و صبر کند تا نتیجه رسیدگی قضایی معلوم شود یا حق دارد به صورت مستقل رسیدگی کرده و صرف نظر از رأیی که در مرجع قضایی صادر می‌شود، اتخاذ تصمیم نماید؟ این مقاله درصدد بررسی جوانب مختلف این موضوع و یافتن پاسخ مناسب برای دو سوال مزبور است که سوال نخست، پرسش اصلی تحقیق و سوال دوم، پرسش فرعی این تحقیق می‌باشد. تفاوت ماهیت، موضوع و هدف اقسام دادرسی‌ها اقتضا می‌کند که دادرسی اداری مستقل از دادرسی مدنی و کیفری باشد. پس چنانچه موضوعی در مرجع قضایی و هم‌زمان در مرجع اداری مطرح شود، هر دو مرجع بتوانند به صورت مستقل رسیدگی کرده و تصمیم بگیرند؛ اما، با توجه به ابهاماتی که در این زمینه وجود دارد و رویه و دکتترین حقوقی نیز روشن نیست، ضرورت انجام پژوهشی مستقل و دقیق نمایان می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: استقلال دادرسی، دادرسی اداری و کیفری، مأمور دولتی، نهاد عمومی.

*. عضو هیئت علمی دانشکده حقوق، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران

zeraat@kashanu.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
esehhhhh91@gmail.com

مقدمه

دادرسی‌ها در یک تقسیم‌بندی کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند: دادرسی مدنی، دادرسی کیفری و دادرسی اداری. دادرسی‌های اول و دوم دادرسی‌های قضایی هستند اما دادرسی سوم، دادرسی غیرقضایی است که گاهی «شبه‌قضایی» نیز نامیده می‌شود. دادرسی اداری، خود اقسام متعددی دارد که دادرسی دیوان عدالت اداری، دادرسی اصلی اداری بوده و دادرسی‌های دیگر، دادرسی‌های فرعی محسوب می‌شوند مانند دادرسی تخلفات کارکنان دولت، دادرسی انتظامی قضات، دادرسی انتظامی پزشکان، دادرسی انضباطی دانشجویان و...^۱ دادرسی مدنی به فرایندی اطلاق می‌گردد که برای رسیدگی به دعاوی مدنی وضع شده است.^۲ دادرسی کیفری نیز مجموعه مقرراتی است که مسئولیت رسیدگی به دعاوی عمومی را برعهده دارد.^۳ دادرسی مدنی و کیفری که در مراجع قضایی مورد استفاده قرار می‌گیرد، قانون خاص و مبسوطی دارد اما دادرسی اداری قانون مخصوصی با این نام ندارد بلکه برای هر یک از دادرسی‌ها، قوانین جداگانه‌ای وجود دارد که مقررات شکلی و ماهوی تخلفات را بیان می‌کند.^۴ شاید بتوان دادرسی اداری در دیوان عدالت اداری را دادرسی اداری به معنای خاص دانست و دادرسی در سایر مراجع شبه‌قضایی را دادرسی به معنای عام آن نامید. هرچند از این جهت که دادرسی نخست شامل تمامی کارمندان و ادارات دولتی می‌شود، عام بوده و دادرسی دوم از آن رو که هر یک، تخلفات کارمندان و ادارات خاصی را مورد رسیدگی قرار می‌دهند، دادرسی خاص هستند. به هر حال واژه‌های «عام» و «خاص» مانند سایر عبارات حقوقی، مفهوم نسبی دارد؛ یعنی نسبت به یک حالت، عام و در عین حال نسبت به حالت دیگر، خاص به حساب می‌آید. منظور از دادرسی اداری که به صورت گوناگون تعریف شده، مقرراتی است که در دیوان عدالت اداری و مراجع شبه‌قضایی برای رسیدگی به تخلفات دولت یا کارمندان دولت، مورد استفاده قرار می‌گیرد که ممکن است به صورت دادرسی در اداره یا بر اداره باشد.^۵ در تعریف دیگری از دادرسی اداری آمده مجموعه قواعد و اجرائیات و مقررات شکلی قانونی که هنگام رسیدگی به دعاوی اداری در مراجع خاص باید رعایت شود.^۶ سوال اصلی این تحقیق، آن است که آیا دادرسی اداری، اصول و مقرراتی مستقل در مقابل

۱. ن. سنوسی، فاطمه، دور التظلم الاداری فی حل النزاعات الاداریة فی القانون الجزائری، دارمنی، ۲۰۰۳، ص ۲۳.

۲. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد اول، نشر میزان، ۱۳۸۲، ص ۲۳.

۳. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، انتشارات سمت، ۱۳۷۶، ص ۷.

۴. مدحت النهری، مجدی، مبادئ القانون الإداری، القاهرة، دارالنهضة العربیة، ۲۰۰۱، ص ۴۰.

۵. استوارسنگری، کورش، چیستی دادرسی اداری در ایران؛ دادرسی در اداره یا دادرسی بر اداره، فصلنامه علمی پژوهش‌های نوین حقوق اداری، ۱۳۹۹، ص ۱۴۵.

دادرسی مدنی و کیفری است یا فرع بر آنهاست. به گونه‌ای که در موارد مسکوت دادرسی اداری می‌توان به مقررات دادرسی مدنی و کیفری مراجعه نمود؟ سوال فرعی نیز آن است که چنانچه دعوایی به صورت هم‌زمان در مرجع کیفری و اداری مطرح گردد آیا مرجع اداری باید صبر کند تا تکلیف دعوی کیفری مشخص گردد؟ این اختلاف در مورد رابطه آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری نیز وجود دارد. گروهی این دو رشته حقوقی را مستقل از یکدیگر می‌دانند زیرا علاوه بر تفاوت در موضوع و هدف، اصول و قواعد مستقلی بر هر کدام حاکم است. دادرسی مدنی در کنار قانون مدنی قرار دارد و نحوه اجرای آن را بیان می‌کند اما دادرسی کیفری در کنار قانون جزا، اجرای آن را مقرر می‌دارد.^۱ گروهی دیگر، آیین دادرسی مدنی را اصل دانسته و آیین دادرسی کیفری را تابع آن می‌دانند.^۲ این اختلاف ممکن است در مورد سایر دادرسی‌ها از جمله دادرسی نیروهای مسلح نیز مطرح گردد؛ بنابراین باید به این پرسش، پاسخ داده شود که آیا دادرسی نظامی رشته‌ای مستقل در مقابل دادرسی مدنی و کیفری یا وابسته به آنهاست. یکی از آثاری که بر این اختلاف مترتب می‌شود، امکان یا عدم امکان رسیدگی به موضوعاتی است که هم‌زمان در مراجع نیمه قضایی اداری و مراجع قضایی کیفری یا حقوقی مطرح می‌شود. به‌عنوان نمونه، ممکن است کارمندی مرتکب اختلاس شده و نهادهای نظارتی موضوع را هم‌زمان به دادسرا و هیئت رسیدگی به تخلفات اداری کارکنان دولت ارجاع دهد. آیا مرجع اداری باید تا تصمیم مرجع قضایی رسیدگی را متوقف کند و بر مبنای رأی کیفری تصمیم بگیرد یا اینکه هر دو مرجع می‌توانند به صورت هم‌زمان رسیدگی کنند؟ برخی قوانین موضوعه تکلیف این حالت را تا حدودی روشن کرده‌اند و برخی دیگر تصریحی ندارند؛ اما باید قاعده‌ای وضع شود تا در موارد مسکوت یا مبهم به آن قاعده مراجعه شود. البته در مورد مفهوم استقلال اداری، توضیح دو نکته ضرورت دارد. نکته اول اینکه منظور از دادرسی اداری در اینجا، معنای عام آن نیست بلکه دادرسی در مراجع شبه قضایی منظور است که به تخلفات اشخاص خاصی مانند کارمندان دولت، اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها، پزشکان، دانشجویان، کارشناسان دادگستری، وکلا و... رسیدگی می‌کنند. نکته دوم اینکه استقلال در معنای عام، ابعاد متعددی دارد اما منظور از استقلال در اینجا، آن است که چنانچه موضوعی هم‌زمان در این مراجع و مراجع قضایی مطرح گردید آیا مراجع شبه قضایی حق دارند مستقل و بدون توجه به طرح این موضوع در مرجع قضایی رسیدگی کنند یا باید صبر نمایند تا مرجع قضایی تصمیم بگیرد و سپس با تبعیت از آن تصمیم، اتخاذ تصمیم کنند.

۱. حلمی، محمد الحجار، الوسیط فی اصول المحاکمات المدنیة، بیروت، المؤلف، ۲۰۰۲، ص ۲۰.

۲. ممدوحی، خلیل الجر، اصول المحاکمات الجزائیة، مکتب دار الثقافة للنشر و التوزیع، عمان، ۱۹۹۸، ص ۱۲.

گفتار اول. نظریه استقلال دادرسی اداری

طبق این نظریه دادرسی اداری را می‌توان مستقل از دادرسی کیفری و مدنی دانست؛ زیرا تفاوت‌های ماهوی دو رشته یا عنوان حقوقی، ملاک‌های متعددی مانند هدف، موضوع، افراد مشمول، مرجع رسیدگی، مصلحت مورد حمایت و... دارد. برای اثبات استقلال دادرسی اداری باید دید که شاخص‌های تفاوت و استقلال، در مورد دادرسی اداری و دادرسی مدنی و کیفری وجود دارد یا خیر؟ طرفداران نظریه استقلال اداری به چند شاخص و ملاک برای تفکیک دادرسی‌ها استناد می‌کنند که در این گفتار به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

بند اول. شاخص هدف دادرسی

آیین دادرسی، مقررات شکلی برای اجرای برخی از احکام و مقررات ماهوی است. مثلاً دادرسی کیفری با هدف اجرای مقررات جرائم و مجازات‌ها در مورد مجرمان وضع شده تا نظم و امنیت در جامعه برقرار شود. دادرسی مدنی نیز در مقام اجرای مقررات قانون مدنی و مقررات مربوط به حقوق افراد، برقرار شده است؛ اما هدف دادرسی اداری، رسیدگی به تخلفات کارکنان دولت و سازمان‌های عمومی و نقض مقررات ماهوی از جمله مقررات استخدامی و وظایف آنهاست؛ بنابراین ملاحظه می‌شود که هدف دادرسی اداری با هدف دادرسی‌های دیگر از جمله دادرسی مدنی و کیفری، متفاوت است و از این جهت باید آنها را مستقل دانست.^۱

بند دوم. شاخص موضوع دادرسی

موضوع دادرسی اداری، تخلفات کارمندان دولتی و عمومی است در حالی که موضوع دادرسی کیفری، جرم و مجازات و مسئولیت کیفری می‌باشد و موضوع دادرسی مدنی هم مسئولیت مدنی افراد می‌باشد. از آنجا که دادرسی‌های سه‌گانه دارای سه موضوع مستقل و جداگانه هستند، بنابراین سه دادرسی متفاوت و مستقل به حساب می‌آیند و دادرسی اداری از این جهت نیز استقلال خود را حفظ می‌کند.^۲

۱. جیهان، محمد ابراهیم جادو، الاجرائیات الاداریه للعن فی الاحکام القضائیه الاداریه، دارالکتاب قانونی، ۲۰۰۹، ص ۷۰.

۲. جمعه، احمد محمود، تطبیق احکام القانون الخاص علی منازعات القانون العام، الجز الثانی، مصر،

بند سوم. شاخص طرفین دعوا

دادرسی اداری به تخلفات مأموران به خدمات عمومی و مستخدمان دولتی رسیدگی می‌کند (دادرسی در اداره) یا به تخلفات دولت از قوانین و مقررات، مربوط می‌شود (دادرسی بر اداره)؛ اما افراد مشمول دادرسی مدنی و کیفری، تمامی اشخاصی هستند که مرتکب جرم شده یا حقی را ضایع کرده و اشخاصی که برای احقاق حق عمومی یا خصوصی اقدام می‌کنند. البته ممکن است افراد خاصی مانند کارمند دولت در مراجع خاص کیفری و حتی براساس مقررات خاص جزایی، تعقیب شوند اما این امر موجب افتراق دادرسی نمی‌شود. به هر حال یکی از شاخص‌های استقلال دادرسی‌ها، افرادی هستند که در دادرسی‌ها دخالت دارند و این شاخص در مورد دادرسی اداری نسبت به دادرسی مدنی و کیفری وجود دارد و دادرسی اداری از این جهت مستقل می‌باشد.^۱

بند چهارم. شاخص تفاوت قانونی

هریک از دادرسی‌های اداری، مدنی و کیفری تابع قوانین خاصی هستند و تعدد قوانین نیز یکی از شاخص‌های استقلال دادرسی‌ها از یکدیگر می‌باشد. دادرسی مدنی و کیفری معمولاً یک قانون با مواد فراوان دارند اما دادرسی اداری، قوانین فراوانی دارد. هرچند قانون دادرسی دیوان عدالت اداری، عام‌تر از قوانین دیگر است. دادرسی اداری از این جهت نیز مستقل به حساب می‌آید؛ زیرا امکان ندارد که دادرسی‌های مرتبط از قوانین متعدد و متفاوت تبعیت کنند.

بند پنجم. شاخص تخصصی بودن دادرسی

دادرسی، یکی از رشته‌های تخصصی حقوق می‌باشد و باید برای هر دادرسی، شعبه خاص با قضات متخصص، تعیین شود. از آنجاکه دادرسی اداری در مقابل دادرسی مدنی و کیفری، دارای مقررات خاص و قضات متخصص در قوانین و مقررات اداری می‌باشد باید آن را دادرسی مستقل به حساب آورد.^۲

۱. حافظ محمد، محمود، **القضا الاداری**، مصر، دارالنهضت العربیه، ۱۹۷۳، ص ۷۰.

۲. راغب الحلو، ماجد، **القضا الاداری**، مصر، منشا المعارف، ۲۰۰۰، ص ۲۵۵.

دادرسی‌های قضایی اداری، تخصصی می‌باشد، معمولاً چنانچه هریک از دادرسان به موضوعی برخورد کنند که از تخصص آنها خارج است، رسیدگی را موکول به مرجع تخصصی می‌نمایند؛ اما این بدان معنا نیست که دادرسی‌ها مستقل از یکدیگر نیستند. حتی در مواردی که موضوع از تخصص دادرس خارج است اصل بر آن است که همان دادرس به موضوع رسیدگی کند مگر مواردی که قانون اجازه داده باشد. به‌عنوان مثال در دعوی مربوط به مسئولیت مدنی دولت که در مرجع قضایی مطرح شده، اختلاف نظر وجود دارد که ذی‌نفع ابتدا باید به دیوان عدالت اداری مراجعه نماید و پس از اثبات تخلف اداری، به دعوی رسیدگی نماید یا به اعتقاد بسیاری از حقوقدانان، دادگاه حقوقی باید بدون ارجاع به دیوان عدالت اداری، به دعوی مسئولیت مدنی رسیدگی کرده و تصمیم بگیرد.^۱

بند ششم. شاخص دادرسی افتراقی

یکی از شاخص‌های استقلال دادرسی اداری را می‌توان ویژگی افتراقی بودن آن دانست. گرچه صراحت قانونی یا اجماع حقوقی برای دادرسی افتراقی وجود ندارد اما این عنوان نیز یکی از مفاهیم نسبی حقوقی است؛ یعنی افتراقی بودن در هر مورد و نسبت به جهات خاصی، معنا پیدا می‌کند. مثلاً وقتی سخن از دادرسی افتراقی جرائم اطفال به میان می‌آید، ویژگی‌های حمایتی اطفال و علت شناختی بزهکاری و نوع واکنش مورد نظر است که مقررات خاصی را می‌طلبد.^۲

دادرسی اداری از جهت ماهیت و فلسفه‌ای نیز نیازمند مقررات خاصی است که با مقررات دادرسی مدنی و کیفری تفاوت داشته و مستلزم دادرسی افتراقی است. دادرسی کیفری به اعتبار شخصیت مرتکب، نوع جرم ارتكابی و وضعیت بزه‌دیده، حتی در شاخه‌های مختلف آن، افتراقی می‌باشد.^۳ طبیعی است که رسیدگی به تخلف اداری تابع اصول و قواعدی است که با مقررات رسیدگی به تخلفات اداری متفاوت است.

۱. جلالی، محمد، حسنونند، محمد، میری، ایوب، تفکیک صلاحیت دیوان عدالت اداری و دادگاه عمومی در دعاوی مسئولیت مدنی علیه دولت، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۹۹، پاییز ۱۳۹۶، ص ۱۱۰.
۲. میرکمالی، سیدعلیرضا، دادرسی افتراقی اطفال در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، پژوهشنامه حقوق کیفری، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره ۱۴، ص ۲۴۷.
۳. نجفی ابرنآبادی، علی حسین، درآمدی بر سیاست جنایی افتراقی، دیباچه بر کریستین لازرژ، درآمدی بر سیاست جنایی، نشر میزان، ۱۳۹۲، ص ۵۹.

بند هفتم. شاخص مرجع رسیدگی

رسیدگی به دعاوی اداری در صلاحیت مراجع اختصاصی قرار دارد که در بسیاری از کشورها وابسته به قوه مجریه است در حالی که دادرسی‌های قضایی در مراجع قضایی وابسته به قوه قضاییه صورت می‌گیرد.^۱

دادگاه‌های اداری و کیفری از دو صنف متفاوت هستند و از همین روی، صلاحیت آنها نسبت به یکدیگر صلاحیت ذاتی است؛ بنابراین دادرسی در دو مرجع از دو صنف مختلف، نمی‌تواند وابسته به یکدیگر باشد بلکه نسبت به هم مستقل می‌باشند.

بند هشتم. شاخص شکل دادرسی

طبیعت دادرسی اداری اقتضا می‌کند که شکل رسیدگی با شکل رسیدگی در مراجع قضایی تفاوت داشته باشد. به‌عنوان نمونه، این دادرسی باید با سرعت به نتیجه برسد، پس به شکل کتبی انجام می‌شود و معمولاً طرفین دعوا حضور پیدا نمی‌کنند بلکه سخنان طرفین به صورت کتبی تبادل می‌شود؛ البته معنای کتبی بودن دادرسی آن نیست که بیان شفاهی اظهارات ممکن نیست بلکه منظور آن است که بیان شفاهی، جنبه ثانوی و فرعی دارد.^۲ همچنین رسیدگی به طور معمول به شکل سری و محرمانه انجام می‌شود.^۳

گفتار دوم. نظریه عدم استقلال دادرسی اداری

احتمال دیگری هم وجود دارد که دادرسی اداری، مستقل از دادرسی‌های قضایی نبوده و تابع آنها می‌باشد. در مورد تبعیت دادرسی اداری از دادرسی مدنی و کیفری می‌توان دلایل و توجیه‌هایی ارائه داد که در این قسمت به مهم‌ترین دلایل اشاره می‌شود.

بند اول. شاخص اناطه

اناطه در لغت به معنای منوط کردن و پیوند زدن امری به امر دیگر می‌باشد. در اصطلاح حقوقی نیز اناطه بدین معناست که هرگاه رسیدگی در یک مرجع منوط به اثبات موضوعی

1-Martine Lombard et dumont droit administrative, Paris , 2003 , p300

2-René chapus droit du contentieux administrative, Paris , montchrestien , p 636

۳. ختال، سعید، *القرارات الاداریه و الغائها*، نشره القضاء، الجزایر، العدد ۴۴، ص ۳۰.

باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت مرجع دیگری قرار دارد، مرجع رسیدگی کننده، رسیدگی خود را متوقف نموده و تا تکلیف آن موضوع در مرجع صلاحیت دار صبر می کنند.^۱ گرچه قرار اناطه غالباً در دعوی جزائی و توسط مراجع قضایی کیفری صادر می شود اما ممکن است رسیدگی در مرجع حقوقی نیز متوقف گردیده و قرار اناطه صادر شود تا مرجع صلاحیت دار کیفری نسبت به موضوعی تصمیم بگیرد (ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱) ماده ۵۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۲ مجلس شورای اسلامی نیز مقرر داشته است که «هرگاه قاضی دیوان تشخیص دهد» اتخاذ تصمیم اداری منوط به آن است که موضوعی در مرجع صلاحیت دار دیگری رسیدگی شود باید رسیدگی خود را متوقف نماید تا مرجع صلاحیت دار در خصوص آن موضوع تصمیم بگیرد. پس مفاد این ماده نشان می دهد که دادرسی اداری، استقلال ندارد بلکه تابع دادرسی مدنی یا کیفری می باشد؛ زیرا اگر مستقل بود باید دادرسی اداری به رسیدگی خود ادامه می داد.

این سخن پذیرفته نیست زیرا اولاً قرار اناطه اختصاص به دادرسی اداری ندارد بلکه در دادرسی های مدنی و کیفری نیز وجود دارد. ثانیاً فلسفه قرار اناطه، رسیدگی تخصصی در مرجع صلاحیت دار می باشد که ملازمه ای با استقلال یا عدم استقلال دادرسی ندارد و اگر قرار اناطه را دلیل تبعیت دادرسی ها از یکدیگر بدانیم، تمامی دادرسی ها به یکدیگر وابسته بوده و هیچ دادرسی مستقلی وجود نخواهد داشت.

بند دوم. شاخص حاکمیت رأی کیفری (قاعده نفاذ)

ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۲۶ مقرر می دارد: «هرگاه رأی قطعی کیفری، مؤثر در ماهیت امر حقوقی باشد، برای دادگاهی که به امر حقوقی یا ضرر و زیان رسیدگی می کند، لازم الاتباع است.»

این ماده بیانگر این قاعده است که رأی کیفری بر دعوی مدنی حاکم است (قاعده نفاذ). بدین معنا که اگر در خصوص موضوع دعوی مدنی، یک رأی کیفری صادر شده باشد که مربوط به رکن مادی موضوع بوده و مؤثر در دعوی مدنی است، مرجع مدنی باید از آن رأی کیفری تبعیت کند و نمی تواند خلاف آن تصمیم بگیرد. به عنوان مثال اگر دادگاه کیفری در دعوی تخریب، حکم به مجرمیت متهم داده و وی را مرتکب تخریب شناخته باشد،

۱. علی محمد جعفر، شرح اصول المحاکمات، مؤسسه مجد، بیروت، ۲۰۰۴، ص ۱۸۲.

دادگاه مدنی حق ندارد در این خصوص، وارد رسیدگی شده و احراز کند که خواننده مرتکب تخریب نشده و محکوم به جبران خسارت نگردد؛^۱ اما اگر دعوای کیفری تخریب در مرجع کیفری مطرح شده و دادگاه حقوقی قبلاً حکمی مبنی بر عدم انتساب تخریب به متهم صادر کرده و وی را تبرئه کرده باشد، دادگاه کیفری می‌تواند وارد رسیدگی شده و احراز نماید که متهم، مرتکب تخریب شده و حکم به مجازات وی دهد. دلیل این حکم، آن است که مرجع کیفری، حقیقت را احراز می‌کند و در این مسیر محدودیتی ندارد، پس حکمی که صادر می‌کند اماره واقعیت است اما دادگاه حقوقی فصل خصومت می‌کند و فقط بر اساس دلایل طرفین رسیدگی می‌کند و حق تحصیل دلیل ندارد؛ بنابراین ممکن است حکم او مطابق واقع نباشد. بر این اساس آراء کیفری همواره قوی‌تر و استوارتر از آراء مدنی هستند پس حاکم بر آنها می‌باشند اما عکس این مطلب، صادق نیست.

حال ممکن است گفته شود این حکم در مورد دعوای اداری نیز صدق می‌کند؛ یعنی آراء کیفری حاکم بر دعوای اداری هستند و اگر دعوایی در مرجع اداری مطرح باشد و حکمی از دادگاه کیفری ارائه شود که مؤثر بر دعوای اداری است مرجع اداری باید به آن رأی توجه کند و حق ندارد خلاف آن تصمیم بگیرد اما اگر حکمی از دادگاه مدنی ارائه شود الزامی برای مرجع اداری به وجود نمی‌آورد؛ زیرا فلسفه‌ای که بر قاعده مزبور حاکم است همین اقتضا را دارد. مثلاً اگر کارمندی به اتهام جعل سند دولتی در مرجع اداری تعقیب شود اما وی در مرجع کیفری تبرئه شده باشد، مرجع اداری حق ندارد وی را به جعل سند محکوم کند. البته باید توجه داشت که رأی کیفری باید با ارکان تخلف اداری ارتباط داشته و مؤثر در آن باشد. به‌عنوان مثال اگر همین شخص در مرجع کیفری به دلیل شمول مرور زمان یا فقدان سوءنیت تبرئه شده باشد، تأثیری در رسیدگی اداری ندارد؛ اما اگر تبرئه او به‌خاطر آن باشد که چنین عملی، جعل نیست یعنی رکن مادی جعل محقق نشده است مرجع اداری حق ندارد، آن عمل را جعل محسوب کند.

در مورد حاکمیت رأی مدنی بر اداری نمی‌توان با قاطعیت نظر داد؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد دادگاه اداری در پی کشف حقیقت نیست بلکه در چهارچوب ادله طرفین، فصل خصومت می‌کند؛ بنابراین مرجع اداری صرف‌نظر از رسیدگی مدنی، حق ورود به رسیدگی و تصمیم (حتی مخالف با رأی مدنی) دارد.

۱. اصغری آق‌مشهدی، فخرالدین ایشاری، مهدی، تأثیر متقابل اعتبار امر مختومه در رسیدگی‌های حقوقی و کیفری، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۱، ص ۱۱.

ممکن است گفته شود فلسفه مزبور اقتضا می‌کند رأی اداری، حاکم بر دعوای مدنی باشد؛ زیرا دادرسی اداری از نوع دادرسی کیفری است و دادگاه اداری به تخلف رسیدگی می‌کند که درجه‌ای از جرائم است. پس اگر دادگاه اداری در خصوص موضوعی که در دادگاه مدنی مطرح است رأی صادر کرده باشد، دادگاه مدنی حق ندارد برخلاف آن تصمیم بگیرد. این ادعا، قابل دفاع است اما از آنجا که دادرسی دادگاه مدنی، قضایی بوده و بر اساس مقررات دادرسی، رسیدگی می‌کند پذیرش آن دشوار است. این اشکال در مورد حاکمیت رأی اداری بر دعوای کیفری بسیار جدی‌تر است؛ زیرا دادگاه کیفری، با آزادی کامل باید حقیقت را کشف کند و ملزم نیست از رأی یک مقام اداری غیر حرفه‌ای در امر قضا تبعیت کند.

بند سوم. شاخص وحدت اصول و قواعد

مقررات حاکم بر دادرسی‌ها به اصول یا قواعد و تشریفات، تقسیم می‌شود. اصول و قواعد به احکام کلی و ثابت گفته می‌شود که مبنای زیربنای مقررات هستند اما تشریفات، مقررات تغییرپذیرند که برای رسیدگی بهتر وضع شده و حسب شرایط زمانی یا مکانی ممکن است تفسیر یابد. مانند شرایط شکلی دادخواست، نحوه ابلاغ، تعیین وقت رسیدگی و نحوه اداره جلسه رسیدگی که در ماده ۲۱ قانون شورای حل اختلاف، به عنوان تشریفات دادرسی بیان شده است. همچنین که مقررات ناظر به صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی و رسیدگی به دلایل از مصادیق اصول و قواعد دانسته شده است. تعریف دقیق و کامل در قوانین برای تمایز اصول از تشریفات بیان نشده است اما می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که اصول دادرسی، ارکان و پایه‌های اصلی دادرسی هستند و تشریفات، مقررات فرعی برای بهتر شدن دادرسی است. اصول و مقررات آمره عبارت است از وسایل طرح دعوی و دفاع از آن و وظایف مرجع قضایی که از ارکان دادرسی هستند. تشریفات دادرسی نیز نحوه به‌کاربردن این وسایل از طریق اجرای وظایف مراجع قضایی است.^۱

آیین دادرسی اداری، مقررات تشریفاتی است که به علت شرایط خاص دادرسی اداری برای رسیدگی به تخلفات اداری وضع شده است؛ اما از نظر اصول و قواعد تابع اصول دادرسی مدنی و کیفری می‌باشد. پس دادرسی اداری تابع دادرسی‌های قضایی است؛ زیرا آنچه موجب استقلال دو دادرسی می‌شود، اصول و قواعد است. این توجیه، در صورتی قابل استناد است که مطابق با واقع باشد اما باید توجه داشت که اصول و قواعدی که بر دادرسی اداری حاکم است با اصول و قواعد حاکم بر دادرسی مدنی و کیفری یکسان نیست

۱. طبرانیان، غلامرضا، دعاوی تصرف، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۷، ص ۲۰۷.

و به فرض اینکه در چند اصل، مشترک باشند دلیل بر تبعیت نمی‌باشد. همان‌گونه که اصل علنی بودن رسیدگی، کتبی بودن و سری نبودن دادرسی در این نوع دادرسی رعایت نمی‌شود بر همین اساس می‌توان تفاوت دادرسی‌ها در اصول و قواعد را دلیل بر استقلال آنها دانست.

بند چهارم. شاخص ماهیت دادرسی

دادرسی کیفری و اداری از این جهت شبیه یکدیگر هستند که هر دو به دنبال کشف حقیقت می‌باشند. از این رو قاضی اداری مانند قاضی کیفری نقش فعالی دارد و به دنبال کشف حقیقت است. وی می‌تواند رأساً تحقیقاتی را انجام دهد مانند اینکه کارشناس تعیین کند یا اشخاصی را احضار نماید.^۱

دادرسی اداری باید به سرعت و ساده انجام شود و از این جهت نیز شبیه دادرسی کیفری است. از این جهت دادرسی اداری استقلالی نسبت به دادرسی کیفری ندارد بلکه تابع آن است و چنانچه دعوایی هم‌زمان در دو مرجع، طرح شده باشد باید تا اتخاذ تصمیم مرجع قضایی، رسیدگی متوقف شود.

بند پنجم. شاخص اولویت و عمومیت مرجع قضایی نسبت به مرجع اداری

مراجع قضایی، مراجعی اصلی و عام هستند و مراجع غیرقضایی و اداری، مراجع استثنایی و خاص محسوب می‌شوند. پس هرگاه ابهام یا نقضی در مراجع استثنایی وجود داشته باشد می‌توان به مراجع عام و اصلی مراجعه کرد. پس دادرسی اداری نسبت به دادرسی کیفری، یک دادرسی مستقل نیست بلکه وابسته به آن می‌باشد.^۲

گفتار سوم. رسیدگی هم‌زمان به موضوع واحد در مرجع قضایی و اداری؛ تجویز، منع یا سکوت؟

یکی از آثار و نتایج بحث استقلال یا عدم استقلال دادرسی اداری، رسیدگی هم‌زمان

1-francis paul benoit le droit administratif , Paris .dolloz ,1968 ,p 383

۲. رزق الله انطاکی، الوجیز فی اصول المحاکمات، دمشق، مطبعة الجامعة السورية، ۱۹۵۷، ص ۹۰.

به موضوع واحد در مرجع قضایی و اداری است. به عنوان نمونه، ممکن است کارمند دولت مرتکب جعل در اسناد شده باشد و این موضوع در کمیته رسیدگی به تخلفات اداری و دادسرا، مطرح شود. آیا هر دو مرجع می‌توانند به صورت مستقل به این جرم و تخلف رسیدگی کنند یا مرجع اداری باید رسیدگی خود را متوقف کرده و صبر کند تا مرجع قضایی تصمیم بگیرد و آنگاه بر اساس تصمیم قضایی، حکم اداری نیز صادر گردد. اگر دادرسی اداری، یک دادرسی مستقل از دادرسی کیفری باشد، چنین اختیاری برای مرجع اداری وجود دارد و گرنه باید رسیدگی خود را متوقف کند. برخی قوانین تکلیف این موضوع را روشن کرده و برخی دیگر سکوت نموده‌اند که در این موارد باید قاعده و اصل را مشخص ساخت تا براساس آن اقدام گردد.

بند اول. مقرراتی که رسیدگی اداری را همزمان با رسیدگی قضایی اجازه داده‌اند:

الف. ماده ۱۹ قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۷۱/۴/۲۸ مصوب مجلس شورای اسلامی مقرر می‌دارد: «هرگاه تخلف کارمند عنوان یکی از جرائم مندرج در قوانین جزایی را نیز داشته باشد هیئت رسیدگی به تخلفات اداری مکلف است مطابق این قانون به تخلف رسیدگی و رأی قانونی صادر نماید و مراتب را برای رسیدگی به اصل جرم به مرجع قضایی صالح ارسال دارد. هرگونه تصمیم مراجع قضایی مانع اجرای مجازات‌های اداری نخواهد بود. چنانچه تصمیم مراجع قضایی مبنی بر برائت باشد هیئت رسیدگی به تخلفات اداری طبق ماده (۲۴) این قانون اقدام می‌نماید».

در این ماده تصریح شده است که هرگاه موضوعی واجد جنبه مجرمانه و تخلف اداری بوده و همزمان در مرجع کیفری و اداری مورد رسیدگی قرار گیرد، رسیدگی در مرجع کیفری مانع از رسیدگی به جنبه تخلف اداری آن در مرجع اداری نخواهد بود. توجیهی که برای این ماده قانونی وجود دارد آن است که ارکان کیفری یک اتهام ارتباطی با ارکان تخلفی آن ندارد و مرجع قضایی و اداری دو مرجع مستقل هستند که جداگانه رسیدگی می‌کنند.

ممکن است ایراد شود که برخی ارکان جرم و تخلف یکسان هستند به گونه‌ای که نمی‌توان عملی را جرم ندانست اما تخلف به حساب آورد. به عنوان مثال، اگر مرجع کیفری به دلیل اینکه وجوه دولتی در محل خود صرف شده و جرم «صرف وجوه در غیر

محل خود» رخ نداده است حکم به برائت متهم بدهد، مرجع اداری حق ندارد این عمل را تخلف اداری دانسته و وی را به مجازات اداری محکوم نماید. به‌رحال درمقابل صراحت قانون نمی‌توان اجتهاد کرد و مرجع اداری را ممنوع از رسیدگی دانست. ممکن است گفته شود بهتر است مرجع اداری صبر کند تا وضعیت دعوای کیفری روشن شود اما این ادعا نیز با ظاهر قانون سازگار نیست؛ زیرا رسیدگی هم‌زمان در مرجع اداری، یک تکلیف است و این مرجع، اختیاری برای رسیدگی یا توقف آن ندارد.

ب. تبصره ۵ ماده ۷ آیین‌نامه انضباطی دانشجویان جمهوری اسلامی مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۷۴/۴/۲۰: «هرگاه دانشجویی در خارج از محوطه دانشگاه مرتکب عمل خلافی شود که بنابر قوانین کشوری مستوجب کیفر باشد، رسیدگی به جرم ارتكابی در چهارچوب ضوابط و قوانین کیفری و جزایی در صلاحیت مراجع قضایی است اما کمیته انضباطی می‌تواند به موازات آن حسب ماده ۷ تصمیم‌گیری کند».

ج. ماده ۲۲ قانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱/۱/۲۸: «هرگاه تخلف کارشناس رسمی عنوان یکی از جرائم مندرج در قوانین را داشته باشد، دادرسی انتظامی کانون مربوط مکلف است مراتب را برای رسیدگی به جنبه جزایی آن در اسرع وقت به مراجع قضایی صالح اعلام دارد و چنانچه علاوه بر جرائم مزبور تخلف انتظامی داشته باشد، مطابق این قانون و آیین‌نامه‌های آن به تخلف انتظامی رسیدگی و اقدام لازم معمول می‌دارد. تصمیم مراجع قضایی مزبور مانع اجرای مجازات‌های انتظامی کارشناسان رسمی نخواهد بود».

در مورد نحوه اعمال این مقررات، ممکن است گفته شود این مقررات ناظر بر حالتی است که تخلفی در هیئت رسیدگی به تخلفات اداری مطرح می‌شود و هیئت، تشخیص دهد که این تخلف، واجد جنبه کیفری نیز هست و بیان‌کننده این حالت نیست که دعوای کیفری و انتظامی به صورت جداگانه در هر دو مرجع، مطرح می‌گردد. این ایراد را از طریق قیاس اولویت می‌توان پاسخ داد. وقتی مرجع شبه‌قضایی، ملزم شده است جنبه کیفری را به مرجع قضایی اعلام کرده و هم‌زمان به تخلف نیز رسیدگی کند، به طریق اولی در صورت اطلاع از دعوای کیفری مرتبط مطرح در مرجع قضایی، ملزم به رسیدگی خواهد بود. علت این حکم، آن است که اطاله دادرسی صورت نگیرد و این علت به طریق اولی در حالت طرح جداگانه دو دعوا وجود دارد و اینکه دعوای کیفری از سوی هیئت انتظامی به مرجع قضایی اعلام شده باشد یا شاکی، آن را در دادرسی طرح کرده باشد تأثیری نخواهد داشت.

نکته دیگر، آنکه در نظام دادرسی ایران، قاعده «موقعیت داشتن تعقیب» حاکم است و دادستان، الزامی به تعقیب موارد ارجاعی از سوی هیئت‌های رسیدگی‌کننده به تخلفات ندارد. حال اگر دادستان به هر دلیلی به‌ویژه جرم نبودن عمل، از تعقیب جرم خودداری کند، تأثیری در تعقیب انتظامی نخواهد داشت. ممکن است گفته شود ماده ۱۹ قانون رسیدگی به تخلفات اداری مقرر داشته است: «هرگونه تصمیم مراجع قضایی مانع اجرای مجازات‌های اداری نخواهد بود». از ظاهر این عبارت چنین استنباط می‌شود که قانونگذار حالتی را در نظر دارد که دادسرا و دادگاه کیفری، تعقیب و تحقیق و احتمالاً محاکمه را انجام داده و تصمیمی مغایر با محکومیت اداری اتخاذ کرده باشند. پس اگر دادسرا از همان ابتدا دعوا را غیر قابل تعقیب کیفری بداند، جهتی برای تعقیب انتظامی وجود نخواهد داشت. این ایراد نیز مردود است زیرا صرف نظر از تفسیر لفظی عبارت مزبور که چنین استنباطی را به ذهن متبادر نمی‌کند، تفسیر منطقی نیز گویای آن است که قانونگذار در اجرای قاعده استقلال مراجع شبه‌قضایی چنین حکمی را مقرر داشته است.

مطلب سوم، آن است که عبارت مزبور به اجرای مستقل مجازات‌های کیفری و اداری، اشاره کرده است اما این در صورتی است که بتوان هر دو مجازات را هم‌زمان، اجرا کرد. به عنوان مثال اگر هر دو مرجع، حکم به انفصال موقت داده باشند و حکم در یک زمان، ابلاغ گردیده و اجرا شود تداخل پیدا می‌کنند. البته استقلال، از این جهت وجود دارد که اگر یک مجازات به هر دلیلی منتفی گردید، مجازات دیگر اجرا خواهد شد. هیئت عالی نظارت بر هیئت‌های رسیدگی به تخلفات اداری در نامه شماره ۲۵۰۲۶-۱۶۰۴ مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۲۷ در همین رابطه، مقرر داشته است که مجازات انفصال از سوی هر دو مرجع، قابل اجراست هر چند ممکن است بخشی از دو رأی هم‌پوشانی داشته باشند.

مطلب دیگر آن است که گاهی میان رأی کیفری و اداری تعارض به وجود می‌آید. مانند اینکه دادگاه کیفری به دلیل عدم وقوع بزه، حکم به براءة دهد اما هیئت انتظامی، وقوع تخلف را احراز نموده و حکم به مجازات می‌دهد، هم‌چنان که عکس آن نیز صادق است. این موضوع در برخی قوانین مسکوت مانده و باید بر اساس مقررات عمومی مانند اعاده دادرسی عادی یا فوق‌العاده عمل شود و برخی قوانین نیز تکلیف را روشن کرده‌اند. به‌طورنمونه ماده ۱۹ قانون رسیدگی به تخلفات اداری، موضوع را به ماده ۲۴ همین قانون ارجاع داده است که مقرر می‌دارد: «اصلاح یا تغییر آراء قطعی هیئت‌های رسیدگی به تخلفات اداری صرفاً در مواردی که هیئت به اکثریت آراء تشخیص دهد که مفاد حکم صادر شده از لحاظ موازین

قانونی (به لحاظ شکلی یا ماهوی) مخدوش می‌باشد، پس از تأیید هیئت عالی نظارت در خصوص مورد امکان‌پذیر است. این ماده ابهام دارد که آیا هیئت عالی نظارت باید بازنگری را اجازه دهد یا رأی اصلاحی را تأیید کند که احتمال دوم با ظاهر قانون، سازگارتر است. مفاد این ماده با قواعد حقوقی از جمله قاعده «فراغ دادرس» تعارض دارد. شاید توجیه شود که دادرسی‌های اداری تابع قواعد و مقررات دادرسی‌های قضایی از جمله فراغ دادرس نیستند. در پاسخ می‌توان گفت تمامی دادرسی‌ها تابع قواعد و اصول کلی هستند و فقط تشریفات آنها ممکن است متفاوت باشد. قاعده فراغ دادرس چنان منطقی و عقلانی است که صرف نظر از تابعیت دادرسی اداری از قواعد کلی، فلسفه آن نیز اقتضا می‌کند در دادرسی‌های اداری نیز حاکم باشد.

آخرین مطلب در مورد مفاد ماده ۱۹ مذکور آن است که اگر مرجع اداری، اعلام جرم نکند فقط مرتکب تخلف انتظامی شده است؛ بنابراین باید به رسیدگی خود ادامه دهد. همچنین اگر این مرجع برخلاف تصریح قانون، رسیدگی را متوقف سازد تا مرجع قضایی تصمیم بگیرد، باز هم مرتکب تخلف شده است هرچند عدم رسیدگی، موجه و مدلل باشد مانند اینکه استدلال شود عنوان تخلف و عنوان مجرمانه یکسان هستند مثلاً هر دو، عنوان اختلاس دارند. تکلیف مذکور در این ماده، اطلاق دارد و تاب تفسیر مخالف را ندارد. ممکن است توجیه شود که ظاهر ماده ۱۹ حالتی را بیان می‌کند که تخلف و جرم، دو عنوان جداگانه باشند «تخلف کارمند عنوان یکی از جرائم مندرج در قوانین جزایی را نیز داشته باشد. اما همان‌گونه که بیان شد عبارت قانونگذار مطلق است.

بند دوم. مقرراتی که رسیدگی هم‌زمان در مرجع قضایی و اداری را ممنوع کرده‌اند:

الف. ماده ۱۳ قانون مقررات انتظامی اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها مصوب ۱۳۶۴/۱۲/۲۶ مقرر می‌دارد: «هرگاه تخلف عضو هیئت علمی عنوان یکی از جرائم مندرج در قوانین جزایی را نیز داشته باشد هیئت رسیدگی به تخلفات انتظامی مکلف است پرونده امر را به مرجع قضایی ارسال دارد حکم مراجع قضایی از جهت ارتکاب جرم عمومی برای هیئت انتظامی لازم‌الاتباع است ولی رسیدگی در مراجع قضایی مانع رسیدگی انتظامی نخواهد بود لیکن تا صدور رأی مراجع قضایی آن را متوقف می‌سازد».

همان گونه که در این مقرر آمده است چنانچه موضوعی واجد وصف کیفری و تخلف اداری بوده و همزمان در مرجع کیفری و اداری مورد رسیدگی قرار گیرد مرجع اداری حق ندارد به رسیدگی خود ادامه دهد بلکه باید رسیدگی اداری را متوقف نماید تا تکلیف دعوای کیفری مشخص گردد.

ب. ماده ۵۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۲ مصوب مجلس شورای اسلامی، اناطه اداری را بدین شرح توصیف می کند: «هرگاه رسیدگی دیوان منوط به اثبات امری باشد که در صلاحیت مرجع دیگری است، قرار اناطه صادر و مراتب به طرفین ابلاغ می شود. ذی نفع باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ اخطاریه ی دیوان، به مرجع صالح مراجعه و گواهی دفتر مرجع مزبور را مبنی بر طرح موضوع، به دیوان تسلیم کند، وگرنه دیوان به رسیدگی خود ادامه می دهد و تصمیم مقتضی را می گیرد». همان گونه که در این ماده آمده است چنانچه رسیدگی در دیوان مستلزم اثبات موضوعی باشد که از صلاحیت دیوان عدالت اداری خارج است، باید قرار اناطه صادر گردد و عبارت «مرجع صالح» اطلاق دارد و شامل مراجع قضایی و غیرقضایی می شود اما بعید است که قانونگذار مراجع غیرقضایی را در نظر داشته باشد، پس چنانچه موضوع در صلاحیت مراجع قضایی کیفری یا حقوقی نباشد نیازی به صدور قرار اناطه نخواهد بود.

بیان چند نکته؛

نکته اول؛ اینکه صدور قرار اناطه از سوی مرجع شبه قضایی گرچه موجب توقف دادرسی اداری می شود اما این موضوع با استقلال مراجع اداری از مراجع قضایی ارتباطی ندارد و حتی مرجع قضایی ممکن است دادرسی خود را متوقف نماید تا مرجع صلاحیت دار به موضوع خاصی رسیدگی نماید. قرار اناطه جایی صادر می شود که رسیدگی منوط به احراز امری است که رسیدگی به آن از صلاحیت مرجع رسیدگی کننده خارج است؛ اما استقلال به معنای آن است که یک مرجع نتواند مستقلاً و بدون رسیدگی مرجع دیگر به همان موضوع رسیدگی نماید؛ زیرا وابسته به آن مرجع است.

نکته دوم؛ آن است که هیئت رسیدگی باید پرونده را به مرجع قضایی ارسال کند و از حکم مرجع قضایی تبعیت نماید. این اقدام موجب توقف دادرسی اداری می شود اما مانع آن نیست. اطلاق قسمت ذیل ماده مزبور اقتضا می کند که در هر صورت دادرسی اداری متوقف شود هر چند هیچ ارتباطی میان آنها نباشد. به عنوان مثال چنانچه عضو هیئت علمی متهم

به ضرب و شتم دانشجو شده باشد جنبه کیفری در مرجع قضایی و جنبه خلاف شئونات شغلی در مرجع اداری رسیدگی می‌شود و نیازی به توقف دادرسی اداری نیست منظور از مانع رسیدگی نبودن، آن است که رسیدگی به کلی منتفی نمی‌شود؛ اما منظور از توقف دادرسی، توقف موقت دادرسی است.

نکته سوم؛ مربوط به تبصره ماده ۱۳ است که مقرر می‌دارد: «در صورتی که مجازات تعیین شده از طرف مراجع قضایی همان مجازات مقرر در این قانون باشد، مجازات تکرار نخواهد شد و در غیر این صورت، حکم مراجع قضایی مانع مجازات‌های انتظامی نخواهد بود.» این حکم با مفاد نامه هیئت عالی نظارت که مورد اشاره قرار گرفت در تعارض است و از منظر قواعد حقوقی نیز بدون ایراد نیست. اگر شخصی به خاطر جنبه مجرمانه عمل ارتكابی، محکوم به کسر حقوق شود و هم‌زمان در دادگاه اداری نیز همین محکومیت را پیدا کند اصولاً هر دو مجازات اعمال می‌گردد اما ظاهر تبصره چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. ممکن است این حکم با قواعد تعدد معنوی جرم، مقایسه شود اما این قیاس، نارواست؛ زیرا مقررات تعدد جرم که معمولاً استثنایی هم می‌باشد قابل تسری به موارد دیگر نیست؛ مضاف بر اینکه مرجع رسیدگی و ماهیت مجازات نیز متفاوت است. گرچه ظاهراً جزای نقدی در هر دو مورد یکسان است اما ماهیت یکی، کیفری و ماهیت دیگری، اداری می‌باشد. این حکم در اجرا نیز ممکن است مشکلاتی را در پی داشته باشد. مثلاً اگر دادگاه کیفری یک میلیون تومان جزای نقدی و دادگاه اداری، پانصد هزار تومان جریمه صادر کند ابهام وجود دارد که آیا مبلغ بالاتر اخذ می‌شود یا مابه‌التفاوت پرداخت می‌گردد یا چنین حالتی از شمول تبصره خارج می‌باشد؛ زیرا حکم کیفری همان حکم اداری نیست. تفسیر به نفع متهم، اقتضاء دارد که فقط مبلغ بیشتر اخذ شود هر چند دو احتمال دیگر نیز توجیه‌پذیر است.

مطلب دیگر در مورد تفسیر عبارتی است که می‌گوید: «حکم مرجع قضایی از جهت ارتکاب جرم عمومی برای هیئت انتظامی لازم‌الاتباع است. از ظاهر این عبارت چنین استنباط می‌شود که حکم قضایی فقط از یک جهت برای مرجع اداری لازم‌الاتباع است و آن «ارتکاب جرم» می‌باشد؛ یعنی اگر مرجع قضایی حکم به ارتکاب جرم دهد، دادگاه اداری حق ندارد خلاف آن را احراز کند. البته این حکم در مورد تبعیت دادگاه اداری از حکم دادگاه کیفری قابل توجیه‌پذیری است زیرا قاعده حاکمیت آرای کیفری بر دادرسی مدنی چنین اقتضایی دارد و عبارت «جرم عمومی» نیز این مطلب را بیان می‌دارد.

ج. مقرراتی که تصمیم را برعهده مرجع رسیدگی گذاشته‌اند:

الف. ماده ۱۲۱ قانون مقررات تشکیلاتی، استخدامی، مالی و انضباطی وزارت امور خارجه مصوب ۱۳۵۲/۳/۷ مصوب مجلسین مقرر می‌دارد: «هرگاه مستخدم متهم به ارتکاب اعمالی شود که مشمول قوانین کیفری و تقصیرات اداری توأماً باشد در صورتی که به‌نظر دادگاه انتظامی تفکیک تقصیر اداری از بزه عمومی مقدور باشد، ضمن انجام دادرسی انتظامی پرونده امر به مراجع صلاحیتدار برای تعقیب کیفری فرستاده می‌شود و در غیر این صورت تا صدور حکم نهایی از مراجع صلاحیتدار جزایی دادرسی متوقف می‌گردد.»

ب. ماده ۷۰ آیین نامه آیین دادرسی کار مصوب ۱۳۹۱/۱۱/۷ توسط وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی نیز مقرر می‌دارد: «چنانچه بین طرفین دعوا، هم‌زمان دعوای کیفری دیگری، مرتبط با دعوای مطرح در مرجع حل اختلاف، در مرجعی دیگر مورد رسیدگی باشد و به تشخیص مرجع رسیدگی کننده، نتیجه آن در رأی تأثیرگذار باشد، صدور رأی به تعیین تکلیف دعوای کیفری موکول خواهد شد.»

در این ماده، رسیدگی مرجع قضایی هم‌زمان با مرجع کیفری به صورت مشروط تجویز شده است یعنی در صورتی که مرجع اداری، رسیدگی و تصمیم مرجع قضایی را مؤثر در رسیدگی اداری بداند. تشخیص این موضوع بر عهده مرجع اداری است بنابراین درخواست متهم یا دستور مرجع قضایی تأثیری ندارد.

قابلیت یا عدم قابلیت تفکیک دعوای کیفری و اداری به صورت مطلق بر عهده قاضی اداری گذاشته شده است؛ اما این اطلاق با قواعد و مقررات دیگر مقید می‌شود. یکی از جهات تقیید این حکم، قاعده «تسبیب» است با این توضیح که تمامی آراء قضایی و غیرقضایی باید مستدل، مستند و موجه باشد؛ بنابراین اگر قاضی اداری تصمیم بگیرد که دعوای کیفری را تفکیک کرده و به دعوای اداری رسیدگی کند باید استدلال نماید که چرا دو دعوا مستقل هستند و می‌توان جداگانه به آنها رسیدگی کرد. البته در مورد اینکه قاضی باید تفکیک را توجیه نماید یا در مورد عدم امکان تفکیک، استدلال کند ابهام وجود دارد. حکم اصلی و عمومی آن است که آنچه خلاف اصل و قاعده می‌باشد نیاز به اثبات دارد. برای احراز این موضوع باید به اماره‌ها و قرائن حالیه یا مقالیه استناد جست. منظور از قرینه مقالیه در اینجا ظواهر الفاظ است. ظاهر ماده ۱۲۱ عدم تفکیک دو دعوا، مطابق

اصل می‌باشد چون احراز تفکیک را موکول به نظر قاضی دانسته است اما ظاهر ماده ۷۰ خلاف آن را بیان می‌کند؛ زیرا تشخیص مؤثر بودن رأی کیفری بر دادرسی اداری را برعهده قاضی دانسته است. ایرادی که در اینجا وجود دارد تعارض ظاهر دو قانون با یکدیگر است درحالی که نباید تعارض وجود داشته باشد. پس باید سراغ اماره‌های دیگر رفت. مرتبط بودن دو دعوا، خلاف اصل عدم است زیرا فرض بر آن است که دو دعوا ارتباطی با یکدیگر نداشته باشند. نکته دیگر، آن است که تفاوتی ندارد دو دعوا، هم‌زمان در مرجع قضایی و اداری مطرح شده باشند یا یکی از آنها زودتر مطرح گردیده باشد. ماده ۱۲۱ ظهور در حالتی دارد که ابتدا دعوای اداری مطرح می‌شود و سپس معلوم می‌گردد که دعوا جنبه کیفری دارد همچنانکه ماده ۷۰ ناظر بر حالتی است که دو دعوا مستقلاً در مرجع قضایی و اداری مطرح شده است اما زمان طرح دعوا و تقدم یا تأخر آنها تأثیری ندارد. تصمیمی که دادگاه اداری در مورد تفکیک دو دعوا اتخاذ می‌کند در قالب تصمیم ساده اداری است و غیرقابل اعتراض می‌باشد. زمان توقف، نحوه ارجاع دعوای کیفری به مرجع قضایی و بسیاری از مقررات شکلی دیگر که در قانون بیان نشده است به تشخیص قاضی اداری بستگی دارد. دادرسی اداری مانند دادرسی کیفری تابع اصل قانونی بودن دادرسی نیست اما نه بدین معنا که قاضی اداری می‌تواند تصمیمی غیرمستدل اتخاذ نماید. همان‌گونه که اشاره شد قاعده «تسبیب آراء» در مورد دادرسی اداری نیز حاکم می‌باشد.

نکته دیگر آن است که دادگاه اداری در صورت توقف کردن دادرسی، باید تا زمان صدور رأی قطعی از سوی دادگاه کیفری صبر کند؛ اما اگر رأی قطعی کیفری مورد اعتراض فوق‌العاده قرار گیرد نیازی نیست که قاضی اداری صبر کند تا تکلیف رأی کیفری معلوم شود. ممکن است گفته شود اگر رأی کیفری در دیوان عالی کشور نقض شده و به شعبه هم‌عرض ارجاع شود یا رسیدگی ماهوی، آغاز گردد قاضی اداری باید صبر کند؛ زیرا فلسفه توقف دادرسی اداری، اقتضا می‌کند که در اینجا نیز توقیف شود. برای پاسخ دقیق‌تر باید این مطلب را بررسی کرد که آیا توقف دادرسی اداری، مطابق اصل است یا خلاف آن؟ به نظر می‌رسد توقف دادرسی خلاف اصل استقلال دادرسی اداری می‌باشد و حالت توقف دادرسی اداری، منحصر در حالت‌هایی خواهد بود که در قانون به صراحت آمده است.

د. مقرراتی که در این زمینه سکوت کرده‌اند:

آیین‌نامه انتظامی رسیدگی به تخلفات صنفی و حرفه‌ای شاغلان حرفه‌های پزشکی و وابسته یکی از مواردی است که در زمینه امکان رسیدگی همزمان یا مجزا سکوت کرده‌اند. در چنین مواردی باید قاعده‌ای تأسیس شود و مرجع رسیدگی به آن قاعده عمل نماید و در گفتار بعدی در پی تأسیس چنین قاعده‌ای هستیم.

گفتار چهارم. تأسیس قاعده

همان‌گونه که ملاحظه گردید سه رویه در قوانین موضوعه در خصوص رسیدگی همزمان به دعوای اداری و کیفری بیان شده است؛

۱- مرجع اداری باید رسیدگی اداری را متوقف نماید تا مرجع کیفری رأی نهایی خود را صادر کند.

۲- مرجع اداری باید به رسیدگی خود ادامه دهد و رسیدگی اداری متوقف به دادرسی کیفری نمی‌شود.

۳- ادامه یا توقف رسیدگی بر عهده و تشخیص مقام اداری است؛ اما برخی قوانین نیز در این زمینه سکوت کرده‌اند.

در این گفتار می‌پردازیم به اینکه قاعده و اصل در این خصوص چه اقتضایی دارد.

بند اول. رویه نخست مطابق قاعده بوده و باید در موارد مسکوت بر اساس آن عمل شود؛

یک احتمال آن است که مرجع اداری باید رسیدگی خود را متوقف نماید تا وضعیت دعوای کیفری معلوم گردد. چند توجیه برای این احتمال می‌توان مطرح کرد. اولاً اگر مرجع اداری به رسیدگی خود ادامه دهد و تصمیم بگیرد، ممکن است مرجع قضایی تصمیمی برخلاف آن اتخاذ کند. آن‌گاه با دو تصمیم متعارض در خصوص یک موضوع روبه‌رو می‌شدیم. ثانیاً جرم و تخلف اداری، وصف واحد و مشترکی برای یک موضوع هستند و ارکان مشترکی دارند. پس وقتی یک مرجع تصمیم بگیرد برای مرجع دیگر نیز لازم‌الاتباع خواهد بود. ثالثاً همان‌گونه که گفته شد دادرسی اداری نسبت به دادرسی کیفری، استقلال ندارد بلکه تابع آن می‌باشد؛ بنابراین اقدامات در دادرسی تبعی موقوف بر اقدامات در دادرسی اصلی است. رابعاً توقف دادرسی، آثار مثبت زیادی مانند کاهش هزینه‌ها و سرعت در رسیدگی دارد.

چنانچه دادرس کیفری با انجام تحقیقات فراوان و صرف وقت و امکانات، نتیجه‌ای را به دست آورد، این نتیجه برای مرجع اداری نیز کافی است و توجیهی ندارد که دو دادرس به صورت هم‌زمان، برای رسیدن به یک نتیجه وقت بگذارند.

بند دوم. احتمال دیگر هریک از دو مرجع باید به صورت مستقل رسیدگی کند؛

زیرا مرجع قضایی و اداری دو مرجع مستقل هستند و تصمیمات مستقل می‌گیرند. توجیه احتمال قبلی، امکان صدور آراء متعارض بود اما این امکان راهکار دارد و می‌توان در رأی اداری تجدیدنظر کرد، هم‌چنان‌که ماده ۲۴ قانون رسیدگی به تخلفات اداری، این راهکار را پیش‌بینی کرده‌است. ثالثاً، دادرسی‌های کیفری و اداری، تخصصی بوده و مستلزم تجربه و دانش فنی هستند بنابراین هر دادرس باید در حیطه تخصصی خود رسیدگی کرده و تصمیم بگیرند. رابعاً، استقلال دادرسی اداری و قضایی مطابق اصل می‌باشد؛ زیرا هرگاه نسبت به استقلال دو موضوع یا وابستگی آنها به یکدیگر تردید شود، وابستگی و تبعیت، یک حکم اضافی و خلاف قاعده می‌باشد که نیازمند دلیل است و در صورت فقدان دلیل باید به اصل مراجعه شود. خامساً، فلسفه متوقف نمودن دادرسی اداری آن است که دادرس اداری باید در تصمیم خود از تصمیم کیفری تبعیت نماید و تصمیمی برخلاف آن اتخاذ نکند؛ اما این فلسفه در صورتی محقق می‌گردد که دادرس اداری ملزم به تبعیت از تصمیم کیفری باشد. درحالی‌که نمی‌توان چنین تکلیفی را متوجه دادرس اداری دانست. ارکان و شرایط جرم با ارکان و شرایط تخلف اداری تفاوت دارد. ممکن است موضوع واحد در مرجع قضایی، منتهی به براءت شود اما در مرجع اداری، حکم محکومیت صادر گردد هم‌چنان‌که عکس آن نیز صادق است. این سخن در صورتی توجیه‌پذیر است که تصمیم قضایی واقعاً تأثیری در تصمیم اداری نداشته باشد. حال آنکه چنین نیست بلکه در موارد تخلف باید داوری‌های متفاوتی نمود. به عنوان نمونه اگر دادرس کیفری نظر بدهد که اتهام انتسابی به متهم، قابل انتساب به ایشان نیست و شخص دیگری مرتکب جرم شده است پس دادرس اداری حق ندارد تخلف را به وی نسبت دهد اما اگر دادرس کیفری، اتهام را مشمول مرور زمان یا فقدان سوءنیت بداند طبیعی است که برای دادرس اداری، الزام آور نیست و بر همین اساس، احتمال بدوی موجه‌تر به نظر می‌آید.

بند سوم. احتمال سوم آن است که تصمیم در مورد رسیدگی جداگانه یا توأمان بر عهده مقام اداری است. توجیه این احتمال، آن است که دعوی کیفری و اداری در تمامی موارد یکسان نیستند به گونه‌ای که تصمیم کیفری همیشه مؤثر در تصمیم اداری نیست بلکه در پاره‌ای از موارد مؤثر بوده و در پاره‌ای موارد بدون تأثیر است؛ بنابراین در حالت اول باید رسیدگی اداری متوقف گردد اما در حالت دوم توقف رسیدگی، اثری جز اطلاع دادرسی در پی نخواهد داشت. تشخیص این موضوع نیز بر عهده مقام رسیدگی کننده است چون او اشراف بر موضوع دارد.

توقف دادرسی برای احراز حقیقت یا ادامه آن، یکی از اقدامات دادرسی است که تشخیص آن بر عهده قاضی رسیدگی کننده است. چنانچه قانون‌گذار در این خصوص سکوت کرده باشد به معنای آن است که اختیار تصمیم‌گیری را بر عهده دادرس گذاشته است و منطقی هم نیست که تمامی اقدامات دادرسی در قانون مشخص شده باشد. ممکن است ایراد شود که توقف یا ادامه دادرسی یک اقدام ساده دادرسی نیست به‌ویژه که با حقوق مردم نیز ارتباط دارد. نتیجه اینکه قانون‌گذار باید تکلیف آراء مشخص سازد و در صورت سکوت باید اصل و قاعده‌ای وجود داشته باشد تا تمامی قضات، رویه واحدی را اتخاذ کنند. ایرادی که نسبت به این احتمال می‌توان مطرح کرد آنکه اگر چنین تصمیمی منوط به نظر دادرس باشد، چه نیازی وجود داشت که قانون‌گذار در برخی موارد، حکم به توقف رسیدگی و در موارد دیگر، حکم به رسیدگی توأمان دهد. شاید بتوان پاسخ داد که تصریح قانون‌گذار در موارد خاص به‌خاطر مصالح و توجیه‌های مخصوص بوده است و منافاتی با وجود قاعده کلی برای موارد سکوت ندارد.

نتیجه

همان‌گونه که در مورد رابطه دادرسی مدنی و کیفری اختلاف نظر وجود دارد، حقوقدانان نسبت به رابطه دادرسی اداری و دادرسی کیفری نیز به شکل جدی‌تری اختلاف نظر دارند. ملاک‌های اساسی، استقلال نهادهای حقوقی نسبت به یکدیگر، هدف، موضوع، ماهیت و نظایر این است که این ملاک‌ها در مورد دادرسی اداری و دادرسی کیفری و مدنی وجود دارد؛ بنابراین می‌توان دادرسی اداری را در مقابل دادرسی کیفری و مدنی، مستقل دانست. یکی از آثار مهم این موضوع، امکان یا عدم امکان رسیدگی به موضوع واحدی است که هم‌زمان به مراجع رسیدگی اداری و کیفری ارجاع می‌گردد. در برخی قوانین که

برای دادرسی‌های اداری وجود دارد، تکلیف این موضوع روشن شده و قانونگذار، مرجع رسیدگی‌کننده را موظف نموده تا رسیدگی خود را متوقف کند و منتظر رأی کیفری بماند و پس از آن تصمیم بگیرد؛ اما برخی از قوانین در این خصوص ابهام دارند و در نتیجه باید براساس قواعد حقوقی و اصول کلی، تکلیف را روشن ساخت. در این مقاله پس از بررسی دلایل و توجیه‌هایی که برای هردو احتمال وجود دارد، قاعده و اصلی تأسیس گردید که به موجب آن مرجع اداری حق دارد به موضوعی که در مرجع قضایی نیز مطرح می‌باشد، رسیدگی کرده و تصمیم بگیرد یا دادرسی را متوقف نماید تا مرجع قضایی تصمیم گرفته و مرجع اداری نیز بر مبنای آن، تصمیم بگیرد.

در مورد تبعیت مرجع اداری از تصمیم مرجع قضایی نیز می‌توان گفت که چنانچه تصمیم کیفری مؤثر در موضوع اداری باشد، مرجع اداری باید از آن تبعیت کند و این مرجع حق ندارد تصمیمی بگیرد که مغایرت صریح با تصمیم کیفری دارد اما عکس این موضوع صادق نیست؛ یعنی چنانچه مرجع مدنی تصمیمی نسبت به موضوع اداری اتخاذ کرده باشد یا مرجع اداری تصمیمی در موضوع اداری اتخاذ نموده باشد این دو مرجع تکلیفی ندارند که از تصمیم مرجع دیگر تبعیت نمایند بلکه مرجع رسیدگی باید بررسی نموده و حسب مورد تصمیم بگیرد بدین صورت که اگر تصمیم مرجع مدنی یا اداری مؤثر در موضوع رسیدگی می‌باشد به آن توجه نماید و گرنه الزامی به تبعیت نخواهد داشت.

ممکن است از جمع قوانین و مقررات مربوط به دادرسی در مراجع اداری شبه قضایی چنین نتیجه گرفته شود که گرچه برای تخلفات اداری در سازمان‌های مختلف، قوانین و مقررات جداگانه‌ای تصویب شده است؛ اما برای تفسیر این مقررات باید تمامی مقررات را در نظر گرفته و به صورت جمعی اظهار نظر کرد. برخی از قوانین، قاضی اداری را موظف کرده‌اند که مستقلاً و بدون توجه به جنبه کیفری دعوا به جنبه تخلف بودن آن رسیدگی کنند. برخی دیگر، قاضی اداری را موظف کرده‌اند که رسیدگی اداری را متوقف نماید تا نتیجه دعوی کیفری مشخص شود. برخی نیز اختیار را به قاضی اداری داده‌اند و سرانجام برخی دیگر سکوت کرده‌اند. این مقررات قابل جمع عرفی بوده و تعارضی با یکدیگر ندارند. جمع عرفی بدین صورت است که قوانین دسته اول، حالتی را بیان می‌کنند که دو دعوا کاملاً مستقل باشند و قوانین دسته دوم، حالتی را در نظر دارند که دعوی کیفری و اداری وابسته به یکدیگر هستند و نمی‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک نمود. قوانین دسته سوم نیز اختیار را به قاضی داده‌اند که حسب مورد تصمیم بگیرد و در مورد سکوت قوانین دسته چهارم نیز

باید به بیان قانونگذار در قوانین دیگر مراجعه کرد. این توجیه بسیار شایسته و درخور توجه است اما با ظاهر قانون سازگاری ندارد؛ زیرا قانونگذار برای هر موردی، حکم خاصی را بیان کرده است و بر همین اساس پیشنهاد این تحقیق به قانونگذار، آن است که کلیه قوانین مربوط به رسیدگی به تخلفات اداری را در یک قانون جامع و کاملی جمع کرده و مراجع انتظامی شبه قضایی را از سردرگمی نجات دهد. در این مورد خاص نیز بهتر است تشخیص را به قاضی اداری واگذار کند تا حسب مورد تصمیم بگیرد و البته می‌توان شاخص‌هایی را برای تصمیم‌گیری تعیین کرد تا تشتت آراء صورت نگیرد.

فهرست منابع الف. منابع فارسی

۱. آشوری، محمد (۱۳۷۶)، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، انتشارات سمت
۲. آقای طوق، مسلم، هداوند، مهدی، (۱۳۸۹) دادگاه های اختصاصی اداری در پرتو اصول و آیین‌های دادرسی منصفانه (حقوق ایران و مطالعه تطبیقی)، انتشارات خرسندی.
۳. استوارسنگری، کوروش، (۱۳۹۹) چیستی دادرسی اداری در ایران؛ دادرسی در اداره یا دادرسی بر اداره، فصلنامه علمی پژوهش‌های نوین حقوق اداری.
۴. اصغری آق مشهدی، فخرالدین ایثاری، مهدی، تأثیر متقابل اعتبار امر مختومه در رسیدگی‌های حقوقی و کیفری، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۱.
۵. اعراب شیبانی، محمدرضا، حیدری، سیروس، فروغی، فضل‌الله (۱۳۹۸)، مبانی و شرایط حجیت آرای کیفری در دعاوی مدنی، نشریه دانش حقوق مدنی، دوره ۸، شماره ۲.
۶. جلالی، محمد، حسنونند، محمد، میری، ایوب (۱۳۹۶)، تفکیک صلاحیت دیوان عدالت اداری و دادگاه عمومی در دعاوی مسئولیت مدنی علیه دولت، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۹۹.
۷. دنکوب، ابوالفضل (۱۳۸۶)، قرار اناطه و جایگاه آن در نظام قضائی ایران، مجله قضاوت، شماره ۴۹.
۸. زراعت، عباس (۱۳۹۳)، بنیادهای دادرسی کیفری، جلد ۵، تهران، انتشارات جنگل.
۹. شمس، عبدالله، (۱۳۸۲) آیین دادرسی مدنی، جلد اول، نشر میزان.
۱۰. طیرانیان، غلامرضا (۱۳۸۷)، دعاوی تصرف، تهران، انتشارات گنج دانش.
۱۱. میرکمالی، سید علیرضا (۱۳۹۵)، دادرسی افتراقی اطفال در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، پژوهشنامه حقوق کیفری، شماره ۱۴.
۱۲. نجفی ابرنآبادی، علی حسین، (۱۳۹۲) درآمدی بر سیاست جنایی افتراقی، دیپاچه بر کریستین لازرژ، درآمدی بر سیاست جنایی، نشر میزان.
۱۳. نوکنده، عزیز (۱۳۹۷)، تبعیت دادگاه کیفری از نتیجه رای ناشی از قرار اناطه، نشریه رای، شماره ۲۲.

ب. منابع عربی

۱۴. جیهان، محمد ابراهیم جادو (۲۰۰۹)، الاجرائیات الاداریه للطعن فی الاحکام القضائیه الاداریه، دارالکتاب القانونی.
۱۵. جمعه، احمد محمود (۲۰۰۷)، تطبیق احکام القانون الخاص علی منازعات القانون العام، الجزء الثانی، مصر، منشأ المعارف .
۱۶. حافظ محمد، محمود، (۱۹۷۳)، القضاء الاداری، مصر، دارالنهضة العربیه.
۱۷. حلمی، محمد الحجار، (۲۰۰۲)، الوسیط فی اصول المحاکمات المدنیه، بیروت، المؤلف.
۱۸. ختال، سعید، القرارات الاداریه و الغائها، نشرة القضاء، الجزائر، العدد ۴۴.
۱۹. رزق الله انطاکی (۱۹۵۷)، الوجیز فی اصول المحاکمات، دمشق، مطبعه الجامعه السوریه.
۲۰. راغب الحلو، ماجد، (۲۰۰۰)؛ القضا الاداری، مصر، منشأ المعارف.
۲۱. طاهری، حسین، (۲۰۰۵) شرح وجیز للاجرائیات المتبعه فی المواد الاداریه، دار الخلدونیه.
۲۲. علی محمد، جعفر، (۲۰۰۴) شرح اصول المحاکمات، مؤسسه مجد، بیروت.
۲۳. فاطمه بن سنوسی (۲۰۰۳)، دور التظلم الاداری فی حل النزاعات الاداریة فی القانون الجزائری، دارمنی.
۲۴. مدحت النهری، مجدی (۲۰۰۱) مبادئ القانون الإداری، القاهرة، دارالنهضة العربیه.
۲۵. ممدوحی، خلیل الجر (۱۹۹۸)، اصول المحاکمات الجزاییه، مکتب دار الثقافه للنشر و التوزیع، عمان.
- ج. منابع فرانسوی

26-Martine Lombard(2003) ،et dumont droit administrative ،Paris

27-René Chapus Droit ، du contentieux administrative، Paris ، Montchrestien

28-Francis Paul Benoit(1968) ،le droit administrative ، Paris ،Dalloz

Defects of causation in judicial and administrative opinions

Abbas Zera,at*

Mohadeseh Zera,at**

Abstract:

Administrative proceeding is a sub-discipline of formal law which is, along with other proceedings, responsible for enforcing the substantive regulations related to administrative violations of government officials and public institutions. The relationship between trials has always been the subject of debate among legal thinkers leading to controversies. Are administrative proceedings independent of or a function of judicial proceedings? A consequence of this controversy is the choice involved when a single issue with a unique criminal nature and administrative violation is simultaneously raised in both administrative and judicial authorities: should the administrative authority stop the proceedings and wait for the outcome of the judicial proceedings to be known or does he have the right to handle the case independently and make a decision, regardless of the verdict issued by the judicial authority? This article seeks to examine the various dimensions of this issue and appropriately answer the above-mentioned two questions, the first of which is the main research question and the second the sub-question.

Differences in the nature, subject matter, and purpose of the two types of proceedings necessitate the independence of administrative proceedings from civil and criminal proceedings. As a result, if an issue is raised by the judicial authority and at the same time by the administrative authority, both can handle it and decide independently.

* Professor of Kashan University and a member of the faculty

zeraat@kashanu.ac.ir

**Master student of Allameh Tabatabai University (Corresponding Author)

zeraatmohaddesehhhh91@gmail.com

However, the ambiguities surrounding the issue and the lack of clarity in legal procedures and doctrines call for independent and accurate research.

Keywords: Judicial independence, administrative and criminal proceedings, government officials, public institutions